

ادبیات ما بسیار پررنگ است البته در داستان‌هایی که از گذشته باقی مانده ما حضور زنان را هم دیده‌ایم اما بسیار کم‌رنگ است و آنقدر که به مردها پرداخته شده هرگز به زنان پرداخت نشده و این به ساختار جامعه و اندیشه آسیب وارد می‌کند. حتی اگر بخواهیم خیلی امروزی تر به آن نگاه کنیم می‌توانیم بگوییم در کشورهایی که زنان از حقوق مساوی برخوردارند یا از حقوق بیشتری آن کشور اوضاعش از هر نظر بهتر و پیشرفته‌تر است و این برای من یک معیار است و برعکس آن هر قدر که زنان یک جامعه تحت فشار باشند آن جامعه ضعیف‌تر و کم‌برخوردارتر خواهد بود. مثلاً جامعه افغانستان را می‌توانیم به عنوان یک نمونه مثال بزنیم که واقعاً وضعیت زنان در آنجا در دناک است و این نگاه هم در نظام مردسالارانه‌ای حاکم بر افغانستان وجود دارد و هم در افکار مردم و این مانع پیشرفت آن کشور شده. ما نیمی از جامعه‌مان را نادیده انگاشته‌ایم یا کم توجهی کرده‌ایم. پدران ما و پدران پدران ما آنچه کرده‌اند نادرست بوده یا اگر هم خواسته‌اند که نیم‌نگاهی داشته باشند آنقدر ضعیف و لاغر بوده که چندان قابل توجه نبوده و به فکر می‌کنیم که این اثر یک ادای دین است چرا که ما موظفیم از این پس بیشتر به زنان مان توجه کنیم. اگر که نگران آینده کشورمان هستیم این نگاه فمینیستی نیست و من از جایگاه یک فمینیست صحبت نمی‌کنم بلکه بیشتر یک نگاه ایران دوستانه است چرا که من دلم می‌خواهد ایران رشد کند و اوضاعش بهتر شود. در نتیجه به قدر توان خودم به عنوان کسی که کار فرهنگی و هنری می‌کند می‌کوشم که به این امر بپردازم و به جز این هم یک نظر شخصی و خصوصی دارم که زن جایگاه والایی دارد من زنان را در خلقت بالاتر از مردان می‌بینم خود توانمندی زایش برایم همیشه یک رخداد شگفت‌انگیز بوده است و مرا به شوق می‌آورد که زنی نطفه‌ای را در زهدان خود می‌پرورد و به دنیا می‌آورد. توجه به زن و جایگاهش حتی از نظر بعضی از عرفای اسلامی هم همینطور است. شما توجه کنید به جایگاهی که برای حضرت زهرا ائمه هستند که جایگاه بسیار ویژه‌ای است. در نتیجه توجه به جایگاه زن نتیجه بخش و منم‌تر خواهد بود و یک حرکت رو به رشد است و در نهایت شاید بخشی از آن به دوران کودکی ام برمی‌گردد. من مادری دارم که زنی بسیار دانا و درخشان است. زنی که به ما آموخت بدون اینکه متوجه باشیم از هر گونه ادبیات جنسیت‌زده و نگاه جنسیتی به دور باشیم حتی در چیزهای بسیار ساده مثل انجام کارهای خانه. من هنوز هم نمی‌فهمم وقتی عده‌ای می‌گویند شستن ظروف یا جارو کردن خانه کاری زنانه است و این به تربیت من برمی‌گردد و برایم بسیار درخشان است. به همین دلیل وقتی در جامعه رفتارهای جنسیت‌زده و ادبیات جنسیت‌زده می‌بینم و می‌شنوم سخت آزرده خاطر می‌شوم. پرداخت من به این مسئله در یک دوره‌ای به صورت ناخودآگاه بود و بعد تدریجاً آگاهانه فهمیدم که در نمایش‌های من زن‌ها همیشه حضور جدی دارند و بعد احساس دین کردم و هر چه بیشتر خواندم، دیدم و تحقیق کردم این حس ادای دین در من قوی‌تر شد و احساس کردم که بیشتر باید به آن بپردازم و مطمئن‌تر شدم به آنچه که انجام می‌دادم.

در زمینه گریم و انتخاب باز یگر آیا تلاش خاصی برای یک نوع آشنایی زدایی وجود داشت؟

بله قطعاً. فردوسی در قصه رستم و سهراب، سهراب را این گونه توصیف می‌کند که او در یک ماهگی شبیه بچه یک ساله بود و یا رستم یک گور را کباب می‌کرد و در یک وعده غذایی می‌خورد. خب این‌ها افسانه هستند و ساختارهای اسطوره‌ای



دارند و خیلی زمینی نیستند. اما با این را تکرار می‌کنم همانطور که فردوسی در همین داستان رستم را از جایگاه رفیعی که برایش ساخته پایین می‌آورد و به جایگاه انسانی که می‌تواند خطا کند نزدیک می‌کند من هم با تکیه بر شاهنامه و فردوسی فکر کردم که به یک آشنایی زدایی دست بزنم. مادر گریم‌ها و انتخاب بازیگران از این شیوه استفاده کردیم. مثلاً سهراب یک مرد بسیار تنومند با قامتی بلند نیست یک انسان معمولی است که مثلاً صرفاً کمی درشت از یک نوجوان ۱۴ ساله است. همینطور رستم این داستان به مانند تمام پهلوان‌های این دوره زمانه است و یک بدن طبیعی دارد. با نگاه به عکس پهلوانان قدیمی هم می‌بینید که بسیار شبیه همین رستمی است که ما روی صحنه داریم و اتفاقاً من در این نمایش سخن دیگری را مطرح می‌کنم که بسیار مهم است و می‌گوییم که با آواز پراکنی یا به قول امروزی‌ها تبلیغات رستم را بزرگ کرده بودند حتی در گفتار باز یگر در متن هم این هست که همه یلان دشمن به آوازه پهلوانی رستم پشتشان به خاک ساییده می‌شدند زور بازویش در نتیجه اینجامی بینیم که تبلیغات، آوازه‌پراکنی و بزرگنمایی چقدر می‌تواند تاثیرگذار باشد و نمونه‌های این بزرگنمایی و این شکل تبلیغی را در زندگی مدرن امروز بسیار می‌بینیم. در مورد برندها و شخصیت‌های سیاسی حتی در تمام جهان اینگونه است. مثلاً آوازه‌پراکنی است که باعث می‌شود یک فردی مثل ترامپ به گونه‌ای جلوه کند که مردم آمریکا گمان کنند اگر به او رای ندهند بیچاره می‌شوند یا زندگیشان مختل می‌شود اما ما می‌دانیم که واقعیت اینگونه نیست. آنچه که من در نمایشنامه‌ام نوشته‌ام نیز همین گونه است و با این گریم‌های اگر چه هم ما کوشیدیم آنچه درون این کاراکترهاست را به صورتشان بیاوریم و به تماشاگر کمک کنیم که به آنچه می‌خواهیم بگوییم بیشتر نزدیک شود.

از طریق موسیقی می‌خواستید بیشتر کدام بخش اثر را پررنگ کنید؟

آنچه که در بعد موسیقی می‌شنوید نتیجه آهنگسازی و تنظیمات محسن کبیر نژاد است که تهیه کننده اثر هم هستند. ایشان آهنگ‌سازی می‌کرد و بسیار حرفه‌ای و دقیق در خدمت نمایش بود، همه چیز را با من چک می‌کردند و در میان می‌گذاشتند. مهمترین مسئله این بود که موسیقی در راستای اهداف نمایش باشد که به نظر هست و بسیار خوب عمل کرده. اما علت وجود این حجم و شکل از موسیقی در این اثر این بود که در عین حال که مخاطب دارد روایت مرا از داستان می‌شنود در پایان هر یک از چهار بخش اثر با موسیقی او را به روایت فردوسی باز می‌گردانم و آگاه می‌کنم که گمان میر که من از نگاه و روایت فردوسی دور شده‌ام من زوایای پنهانی از این داستان را به گمان خودم کشف کرده‌ام و در مورد آن سخن می‌گویم و مدام به او یادآوری می‌کنم که این اثر در راستای همان داستان فردوسی پیش می‌رود و این قطار از ریل خارج نمی‌شود. می‌بینیم که داستان همانگونه که فردوسی روایت کرده روایت می‌شود اما هر بار که کاراکترها در خلوت بودند، زاویه‌ای پنهان بوده و یا اینکه ممکن بوده ما در آنچه نقل شده شک کنیم و همه این‌ها زوایای پنهان از منظر نویسنده این نمایش است که مخاطب با آن برخورد می‌کند و موسیقی در این بازگشت به ریل اصلی بسیار مهم است.

به نوعی شما یک تعلیقی هم به اثر می‌افزاید چرا که شاید مخاطبان شاهنامه همواره انتظار پائینی دیگر گونه را دارند که اتفاقی بیفتد و سهراب کشته نشود و شاید این بازگشت مدام به فردوسی این تعلیق را برای مخاطب ایجاد می‌کرد که بالاخره شما قرار است سکان کشتی داستان را به کدام سمت بچرخانید. بله دقیقاً و در عین حال درست است که در پایان نمایش این زن به دست رستم کشته شده است اما می‌گویم من زنده بودم، در تمام دهلیزها و دخمه‌های جهان زنده بودم و فریاد داد خواهی‌ام را امروز بلند می‌کنم.

از این جمله می‌توانیم تعبیر گسترده‌تری داشته باشیم اینکه این فریاد داد خواهی را زنان سال‌ها و سال‌ها دنبال کرده‌اند و به نوعی این یک روح زنانه است که در تمام جهان دمیده شده است. دقیقاً بله. حتی من نمی‌خواهم به آن نگاه سیاسی داشته باشم و می‌خواهم عمیق‌تر آن را ببینم هر چقدر که تاریخ مردسالاری کوشیده که زنان را در پست‌ها نگه دارد موفق نشده و نخواهد شد. پس روح زنانه زنده است چرا که نیمی از روح جهان است و اگر این روح را بکشیم جهان کشته و نابود خواهد شد. همانگونه که در نمایشنامه‌ام گفتیم که مردان مردن می‌دانند و زنان زندگی و اصلا ریشه یابی این واژگان در زبان فارسی هم اینگونه است. مرد از مردن می‌آید و زن از زندگی یا همان ژین معروف در نتیجه این روح زنده و امیدبخش است و پایان نمایش من هم امیدوار است که ما نمیریم و این یک قصه تراژدی نیست یک مبارزه است که ادامه دارد. مبارزه‌ای به دور از خشونت، جنگ و خونریزی همان گونه

که زن در پایان می‌گوید که ما می‌دارمشان تا آنقدر دروغ‌هایشان را تکرار کنند تا بالاخره خسته شده و دوباره به میدان بیایند نه به نیرنگ که به آیین راستی و شیدایی یعنی به عشق، درستی و درستکاری و راستگویی.

دانیال تفرشی:

بت بازی کردن مورد علاقه‌ام نیست

تغییر منطری که در این اثر وجود دارد روی نقش رستم چه تاثیری داشت و چالش چه بود؟
یکی از چالش‌هایی که من با آن روبرو بودم فیزیک رستم بود چون با رستم شاهنامه هم تفاوت‌هایی در خصوصیات داشتیم اما خوشبختانه با راهنمایی‌های کارگردان به نقش رسیدم. همچنین یکسری پیچیدگی‌ها و روایت‌های همزمان داشت که گاه باید مخاطب نشسته در سالن را در بر می‌گرفت و گاهی این روایت در زمان گذشته بود. گاه باید خود سیمرغ را خلق می‌کردم و لحظاتی هم سهراب را و قاتل‌تاین برایم تجربه‌ای بسیار شیرین بود و امیدوارم که توانسته باشم در ابتدا نظر کارگردانم و بعد نظر مخاطبان را جلب کنم.

به نظر شما حسین تفنگدار در این اثر تا چه حد توانسته مفهوم مد نظرش را به مخاطب برساند؟

این سومین تجربه همکاری من با حسین تفنگدار است. اولین تجربه من در سمت دستکاری بود و بعدها در نمایش‌های ماشین دودی و راز نقل آخر بازیگر ایشان بودم و با بخش عظیمی از تفکر حسین تفنگدار آشنا هستم و می‌دانم که آنچه ایشان مد نظر دارند و آنچه که امروز بر صحنه است همسوست ولی شاید تماماً به تصویر کشیده نشده باشد. بواسطه اینکه آدم‌های نمایش ما از فرهنگ‌ها، خانواده‌ها و تفکرات مختلف دور هم جمع شده‌اند و یکدست کردن آنها در یک دور تمرینی فشرده که ما داشتیم کمی سخت بود البته نمی‌گویم که این یکدستی اتفاق نیافتاده است اما حدود هفتاد درصد آنچه که حسین تفنگدار عزیز از این نمایش می‌خواستند به تصویر بکشند روی صحنه جاری شد و اتفاق افتاد.

سخن پایانی

در این روزها با موج بت بودن مواجهیم که من آثار اینگونه می‌نامم و نمی‌دانم که درست است یا غلط. ما در بازیگری افکار و احوال کارگردان و نویسنده را به تصویر می‌کشیم و آنچه که آنها می‌اندیشند را با خرج کردن یکسری عواطف و احساسات روانتر می‌کنیم تا برای مخاطب قابل درک و هضم باشد. اما این موج بت بودن این است که بازیگران ما تبدیل شده‌اند به یکسری بازیگر بت و بدون حس که خودش بنوعی یک شیوه اجرایی شده است که واقعا من از آن دورم و مورد علاقه‌ام نیست.

در این روزها که بسیاری بت بازی می‌کنند و می‌خواهند کتدو کاوش شخصیت را بر عهده مخاطب بگذارند ما تلاش می‌کنیم با ارائه دادن عواطف و احساسات و با خرج کردن از روح، روان و جسممان یک روایت را به بهترین نحو به تصویر بکشیم و امیدوارم که موفق بوده باشیم.

مهتاب باجلان:

در حفظ فرهنگ، تمدن و زبان کوشش کنیم

شخصیت تهمینه را چگونه توصیف می‌کنید؟
تهمینه، زنی که همسر و مادری با احساس، رنج کشیده و قدر تمند است و زندگی را به تنهایی و در انتظار می‌گذراند. زنی که نمابنده‌ای از زنان جامعه‌ی ما است و مخاطب با این کاراکتر همذات پنداری می‌کند و این خصوصیات و ویژگی‌ها باعث شد من این نقش را انتخاب کنم.

این روزها وضعیت نمایش‌های آیینی و سنتی چگونه است و زنده نگه داشتن این گونه نمایش‌ها نیازمند چیست؟

بنظرم توجه، ایجاد بستر و بودجه مناسب و دعوت از اساتید این گونه‌ی نمایشی برای کار و مشاوره در زنده نگه داشتن نمایش آیینی سنتی تاثیرگذار باشد. متأسفانه نمایش آیینی سنتی بسیار مهجور مانده و این طیف از کار بسیار فرار، گسترده، آموزنده و سرگرم‌کننده و پر از زیبایی شناسی است که می‌تواند مخاطب را همراه کند. اما در حال حاضر اهمیتی به این گونه‌ی نمایش داده نمی‌شود و هر چه جلو می‌رویم بیشتر به دست فراموشی سپرده می‌شود و مخاطب از این گونه‌ی نمایشی بسیار دور مانده و با آن غریبه است.

سخن پایانی

ای کاش کوشش کنیم و در چاپ و اجرای این آثار زیبا و تاثیرگذار آیینی سنتی یابیم عبارتی نمایش ایرانی فعال عمل کنیم که در واقع بجز هنر نمایش در حفظ فرهنگ، تمدن و زبان کوشش کرده‌ایم.